

تحلیل نظریه در روابط بین الملل

مقدمه

قرائت های مختلف از تئوری، آن را در حلقه مفاهیم سیال و مناقشه برانگیز قرار داده است. تئوری ها به عنوان مجموعه ای از پیش فرض های علی، بر اساس قلمرو، اقتصاد، ارزش تبیینی و دلالت های هنجاری-تجویزی، تنوع فزاینده ای می یابند. حال آن که اجماع پژوهشی در این است که تئوری ها با تصویر سازی از واقعیات پیچیده، منجر به ساده سازی آن ها می شوند. کارویژه اساسی تئوری ها، علاوه بر تبیین تحولات عینی، تحلیل چرایی آن ها می باشد.

روابط بین الملل به عنوان یک دانش نوظهور، در قامت تئوری های مختلفی به تحلیل کشیده می شود که هر یک بر اساس ایده آل های سامان بخش خود به تفسیر آن دست می زنند. اما پیچیدگی و چندلایه بودن نظام بین الملل، ضرورت استخدام سطوح تحلیل مختلف را ایجاب می کند تا ضمن شناخت جوانب و ابعاد گوناگون سیاست بین الملل، ایستار غیرتقلیل گرایانه ای اتخاذ شود. تقلیل گرایی و سیستماتیک به عنوان دو شناسه اصلی تئوری های روابط بین الملل در سه سطح استدلالی خرد، میانی و کلان تحلیل می شود. طبق چنین قاعده ای، تئوری هایی که به تحلیل چرایی تحولات سیاست بین الملل در سطوح فردی و ملی پردازند، در زمره نظریه های تقلیل گرا قرار می گیرند حال آن که تئوری های سیستماتیک به تبیین تحولات سیاسی در سطح بین الملل می پردازند.

اما اندیشه ورزان و علمای روابط بین الملل نیک می دانند که تقلیلی یا سیستمی بودن تئوری ها نه در چیستی موضوع تحلیل، که چگونگی تنظیم متغیر ها می باشد. در بیان دقیق تر، تئوری های تقلیل گرا به تحلیل پیامد های بین المللی بر اساس متغیر های سطوح ملی و فراملی می پردازند. این گونه تئوری ها، پیامد های بین المللی را به مثابه برآیندی از رفتار دولت های مختلف می انگارند که رفتار هر یک از کنش گران دولتی از طریق سیاست های داخلی تعیین می یابند. اما تئوری سیستمی به تحلیل چرایی تغییرات در سطح کلان می پردازد. تدقیق و تحقیق بیشتر در تاریخچه تئوری های روابط بین الملل، ضرورت پاسخ به این پرسش را ایجاب می کند که دلایل چنین تعدد تئوریکی در روابط بین الملل به عنوان یک رشته نوظهور چیست؟

اولین دلیل رشد شتابنده رهیافت های تئوریکی در روابط بین الملل، تئوری سازی انباشتی و فرآیند حرفه ای شدن درون- رشته ای می باشد. برخلاف پیشینه معاهدات و ستفالیایی، تئوری پردازی در روابط بین الملل از طریق تأسیس «میز وودرو ویلسون» در آبرویس و دانشگاه ولز نهادینه گردیده است که به مطالعه نظام مند دلایل جنگ و شرایط صلح جهانی می پرداخت. اما بداعت و تازگی چنین رشته ای منجر به فقدان اجماع تئوریکی و مفهومی و شیوه های تولید دانش بین الملل گردید (Waever, 2013: 303-315). که متعاقب آن سلسله ای از قرائت های تئوریکی ظهور یافت. دوم، کثرت رهیافت های تئوریکی در روابط بین الملل، نتیجه فرآیند انطباق رویکرد ها با علوم دیگر می باشد. در بیان دیگر، تأثیر تکانه های مختلف

اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و غیره بر روابط بین الملل، کاربرد رشته های مختلف جهت شناخت بهتر زوایای مختلف سیاست و تحولات بین الملل را مقرون به تحلیل نموده است. تأثیرات رشته های مختلف بر روابط بین الملل به ویژه با شتاب امواج جهانی شدن، سرعت فزاینده ای یافته است. سوم، خروج تئوری های روابط بین الملل از چنبره تنگ اندیشه های آمریکایی و تحولات جنگ سردی از یک سو و ظهور گونه های مختلف اندیشه ورزی و تئوری پردازی از سوی دیگر به یمن رهایی از سیطره رهیافت خطی غرب گرا، منجر به ظهور رهیافت های تئوریک جدیدی در روابط بین الملل گردید. از منظر ایجابی، رشد اهمیت سیاسی و اقتصادی چین و قدرت های در حال ظهور (هند، برزیل، ترکیه)، ظهور مناطق نوین جهانی و منطقه ای و از منظر سلبی، چالش دولت های ورشکسته^۱، تکانه های نفتی در دهه ۷۰ م، چالش های امنیتی و توسعه گرا در فرآیند دولت سازی بین المللی و ظهور نیروهای خشونت گرای سازمان یافته نوین در سطح جهانی مانند داعش، ضمن شناساندن عدم کفایت تئوری های آمریکایی، ضرورت توسعه تئوری های مختلف را ایجاب نموده است. طبق چنین استدلال ورزی، فهم توسعه تئوری های روابط بین الملل در ساختار های سیاسی و تاریخی امکان پذیر می باشد. از این رو، تئوری های روابط بین الملل درصدد مفهوم پردازی روابط به مثابه برآیندی از رفتار های متقابل و کنش های سیاسی مرتبط می باشند.

حال با تأمل در ملاحظات بالا، ضرورت توجه به چارچوب ها، اصول و ارکان تئوری های روابط بین الملل به عنوان یک ضرورت می باشد. در واقع، تئوری های روابط بین الملل دارای لایه های مختلف می باشد که به توصیف، تبیین و تحلیل تحولات سیاست بین الملل می پردازد.

ارکان تئوری های روابط بین الملل

اساساً تئوری های روابط بین الملل دارای سه رکن هستی شناختی، معرفت شناختی و هنجارمندی می باشند. بعد هستی شناختی تئوری روابط بین الملل به مثابه «فلسفه وجودی» و «چیستی برساختگی جهان» تلقی می شود. در واقع، هستی شناسی در تئوری های روابط بین الملل به «چیستی» یا «چیستی ماهیت موضوع تحلیلی» می پردازد. این رکن تئوری های روابط بین الملل، مفروضاتی در خصوص پدیده های سیاسی ارائه می کند که فضای کنش بازیگران، نوع و کیفیت بازیگران کلیدی، اهداف و اولویت هایشان و نیرو های محرک سیاست بین الملل و چالش های بنیادی و رهیافت های توسعه گرایانه را شامل می شود.

علاوه بر جهان بینی یا هستی شناسی تئوریک، تمام تئوری ها ادعای معتبری در خصوص موضوع تحلیل عرضه می نمایند. چنین تمرکز منجر به گذار به سوی بعد معرفتی تئوری روابط بین الملل می شود. این رکن روابط بین الملل به مثابه مکانیسم درک جهان می باشد. هدف اصلی این بعد، آشکار سازی ماهیت دنیا یا موضوع مطالعاتی نمی باشد، بلکه به تحلیل چرایی موضوع مطالعه می پردازد. رهیافت های هستی شناختی و معرفت شناختی به عنوان معیار درجه دوم یا فراتحلیل تلقی می شوند. موضوعات معرفت شناختی اغلب با چالش های ادراکی مواجه می شوند. چنین چالشی برآمده از تفاوت های هستی شناسانه تئوری ها می باشد. درک و مدیریت چنین چالشی استلزام تفکیک تئوری های روابط بین الملل بین دو

¹ Failed States

رویکرد پوزیتیویسم و پساپوزیتیویسم را ایجاب می نماید. از منظر کلاسیک، شکاف معرفت شناختی در علوم اجتماعی، حد فاصل بین «فهم» و «تبیین» می باشد. چنین شکافی در علوم اجتماعی بین «علم گرایی» و «سنت گرایی» قرار می گیرد. رویکرد های روابط بین الملل با تأکید بر مفهوم «درک انسانی»^۱، بر این باورند که پدیده های اجتماعی تنها از طریق ادراکات عینی و شناسه های معنایی تعین می یابند. تا پایان دهه ۱۹۸۰، خطوط تفکیک سنتی بین «تبیین» و «درک» با رهیافت های معرفت شناختی مشخص می شد که به تقویت اردوگاه پساپوزیتیویست انجامید. چنین رویکردهایی بر مفروضه معرفت شناختی و بستر های فرهنگی، تاریخی و ایدئولوژیکی تمرکز می کنند (Onuf, 1989: 42). در واقع، دهه ۱۹۹۰ منجر به ارمغان رویکرد های انتقادی، پسامدرن و هنجاری گردیده است که با موقعیت های هستی شناختی و معرفت شناختی مختلف، از مفهوم پوزیتیویستی علم و تئوری دوری جستند. رکن سوم تئوری های روابط بین الملل با عنوان هنجارمندی می باشد که به کنش اجتماعی ارتباط دارد. برای مدت طولانی، کارکرد هنجاری تئوری های روابط بین الملل به مثابه یک موضوع حاشیه ای و پیرامونی در ادبیات تئوریک بوده است.

دگردیسی های تئوریک در روابط بین الملل و تحولات عملی در سیاست بین الملل نشان دهنده دیالکتیک پایدار بین تئوری و واقعیت می باشد. اما رشد تخصصی شدن دانش، رشد جهت گیری روش شناختی علمی رشته های آکادمیک و توسعه دگردیسی های نهادی نوین، منجر به ظهور گونه های مختلف نظری در روابط بین الملل شده است که هر یک کدام از تئوری ها درصدد تفسیر تحولات نظام سیاسی بین الملل بر اساس ایده آل های سامان بخش خود برآمدند.

امواج نظری در روابط بین الملل

تنوع و تکثر رهیافت های تئوریک در روابط بین الملل به عنوان پدیده بدیع و نوین نمی باشد بلکه مجموعه ای از «بحث های بزرگ»^۲ به مثابه تاریخ شناسی و تبارشناسی نظم ارتدوکس بین المللی به وقوع پیوسته است. در واقع، بحث های بزرگ به مثابه قطب اصلی گفتمان روشنفکری در روابط بین الملل می باشند که به روابط بین الملل به عنوان یک شاخه آکادمیک نظم بخشیدند. بر اساس رهیافت آل ویور، مکانیسم های دیگری برای پیشینه نگاری روابط بین الملل وجود ندارد (Waever, 1998: 715). به بیان دیگر، بحث های بزرگ درصدد تحقق نظم و تولید سلسله مراتب موضوعات علمی می باشد. شناسه برساننده بحث های بزرگ، کشاکش بین تئوری های رقیب می باشد. چنین تنازعی، محرکه ای برای توسعه روابط بین المللی به مثابه زیر شاخه علوم سیاسی می باشد. اغلب در ادبیات آکادمیک، سه و اخیراً چهار کشاکش و بحث های بزرگ وجود دارد (Kurki & Wight, 2013; Waever, 2013). در واقع، روابط بین الملل مجمعی از بحث های بزرگ می باشد که به عنوان پایه های تحلیلی تحولات و دگردیسی های بین الملل قرار گرفته است: نسل اول؛ ایده آلیسم در برابر رئالیسم (دهه ۱۹۴۰). نسل دوم؛ رفتار گرایی در برابر سنت گرایی (دهه ۱۹۶۰). نسل سوم؛ بحث های بین پارادایمی بین رئالیسم، تئوری وابستگی متقابل و نئومارکسیسم (دهه ۱۹۷۰).

¹. Verstehen

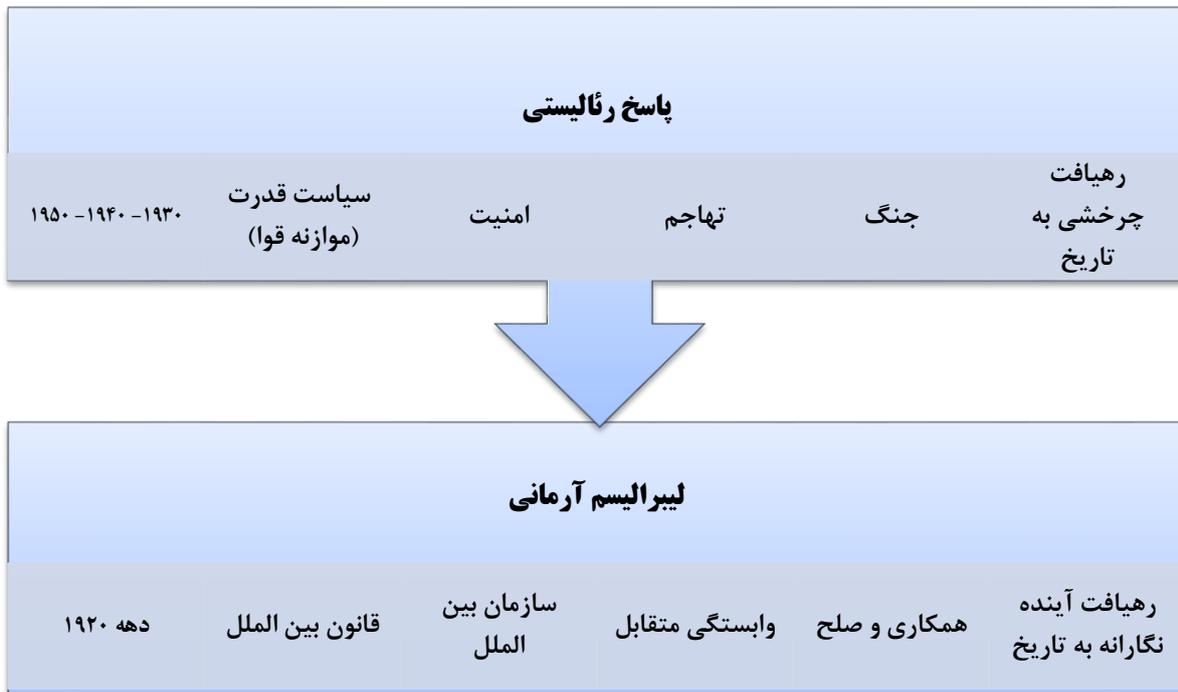
². Great Debate

نسل چهارم؛ عقل گرایی در برابر بازتاب گرایی (بر اساس گفتمان کیوهن)(دهه ۱۹۸۰) و ورود فلسفه قاره ای، پسامدرنیسم و انسانیت به عرصه تئوری روابط بین الملل.

نسل نخست؛ ایده آلیسم در برابر رئالیسم

درک نسل نخست بحث های تئوریک نیازمند فهم زیست جهان سیاسی در طی دهه های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ می باشد. تهدیدات جنگ اول جهانی منجر به درماندگی برخی از دولتمردان و روشنفکران غربی شده است. متعاقب چنین جنگی، تلاش ها برای تأسیس یک رشته جدید جهت مطالعه دلایل جنگ و تولید صلح آغاز گردید. در حقیقت، تلاش برای همزیستی انسانی و همکاری سیاسی ملل بدون توسل به زور به عنوان یک انتظار آرمانی بوده است. در این پیوند، دلایل دوگانه ای برای پایداری لیبرالیسم در سال های اولیه قرن بیستم وجود دارد. اول، از منظر تئوریک، لیبرالیسم پاسخی به معمای مفاهیمی نظیر موازنه قوا و نظام اتحاد ها می باشد. در این پیوند، تمرکز بر قدرت و خودخواهی به مثابه دلایل اصلی اجتناب ناپذیری جنگ تلقی می شود. در مقابل، بین الملل گرایی لیبرال بر همکاری بین المللی، دیپلماسی، و دموکراسی به مثابه مکانیسم های اصلی تفوق بر خشونت تأکید می کند. دوم، دلیل دیگر پایداری لیبرالیسم در روابط بین الملل، به دیدگاه های سیاسی وودرو ویلسون برمی گردد. بر این اساس، اصول لیبرالیستی به عنوان مکانیسمی جهت تولید بازدارندگی در برابر جنگ افروزی های آینده می باشند. بر اساس اعلامیه «چهارده ماده ای» ویلسون در سال ۱۹۱۸، گسترش سیاست های دموکراتیک و تأسیس سازمان های بین المللی معتبر منجر به کاهش خشونت خواهد گردید. اما با گذار از دهه ۱۹۲۰ به ۱۹۳۰، تحولات سیاست جهان واقعی، اثرات بسیاری بر اعتبار لیبرالیسم در سپهر تئوریک برجای گذاشته است. در این پیوند، رئالیسم به مثابه منطق مسلط روابط بین الملل درآمده است (Chou and Poole, 2015: 44-45). نخستین اردوگاه کشاکش در دهه ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ بین رئالیسم و ایده آلیسم ظهور یافته است. هسته اصلی چنین تنازعی، پرسش از «آیا، تا چه اندازه» می باشد که به روابط بین دولت ها می پردازد. در پرتو تجارب و تحولات جنگ اول جهانی (۱۹۱۴-۱۹۱۸)، آرمان گرایان درصدد پیشگیری از وقوع جنگ های آینده بر اساس مکانیسم تأسیس نهاد های بین المللی به ویژه جامعه ملل برآمدند. در حالی که در پرتو سیاست قدرت و آنارشیک، رئالیست ها به پس زنی انگاره های اردوگاه رقیب پرداختند که با برجسب آرمان گرایی، غیر زمینی، غیر عرفی، تقدس گرایی به طرح استدلالات واقع گرایانه می پردازند. ناکامی جامعه ملل به مثابه مکانیسمی جهت تضمین صلح بین المللی و وقوع جنگ دوم جهانی به مثابه فاکت های سیاسی بارزی برای عینیت و کامیابی اردوگاه رئالیسم تجلی یافته است.

شکل شماره ۱؛ نسل اول بحث بزرگ تئوریک



در دهه های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ بحث های گسترده ای بین رئالیسم و ایده آلیسم وجود نداشته است. اما تحولات عصر پساجنگ دوم جهانی، با نشان دادن خطای تحلیلی ایده آلیسم، فرصتی برای رئالیسم ایجاد کرد. در واقع، در عصر بین دو جنگ بزرگ، ایده آلیسم نه در سیاست های اعمالی، بلکه در روابط بین الملل پارادایم مسلط بوده است. در واقع، رشته روابط بین الملل به دنبال جنگ اول جهانی تأسیس شد که پاسخی به چهار سال جنگ بزرگ بوده است. بدین ترتیب، برخلاف برخی رهیافت ها که تاریخ پیدایش روابط بین الملل را در پیوند تنگاتنگ با رئالیسم درک می کنند، روابط بین الملل در پیوند با ایده آلیسم ظهور یافته است که وظیفه دوری از تکرار جنگ جهانی را بر عهده داشته است. بدین ترتیب، کشاکش بین ایده آلیسم و رئالیسم تأثیرات گسترده ای بر رشته روابط بین الملل برجای گذاشته است. مواضع انتقادی نسبت به رئالیسم با احتمال حلول و بازتولید ایده آلیسم بین دو جنگ تقلیل یافته است. اما نکته شایان بیان در خصوص رئالیسم این است که رئالیسم پساجنگ (رئالیسم قرن بیستمی) از سیاست واقعی^۱ تشکیک گرای رادیکال قرون پیشین متمایز می باشد (Bull, 1972). بسیاری از استدلالات رئالیست ها درباره سیاست قدرت به عنوان عرصه نبردی تجلی یافته است که از منظر ایده آلیستی به عنوان یک استدلال معنایی و اخلاقی تلقی می شود. اما اجماع بین رئالیست ها با چالش های گسترده ای مواجه می باشد. در بستر بازتاب های تاریخی، رئالیسم یک سنت همسازی می باشد که با رویه های سلبی و طردی در روابط بین الملل شناخته می شود. رئالیسم های متفاوت دارای مفروضات مشابه نمی باشند بلکه کارکرد مشابهی در شیوه های متفاوت دارند. به بیان دیگر، نتیجه و هدف منجر به انسجام رئالیسم می شود. چنین هدف و نتیجه ای، طرد مفروضات پایه ای لیبرالیسم می باشد. جایی که لیبرال ها بر این باور بودند که تحولات اجتماعی کلی به هر طریق بایستی بر روابط بین الملل تأثیر گذارد و آن را تغییر دهد، رئالیست ها استدلال می کنند که توسعه و

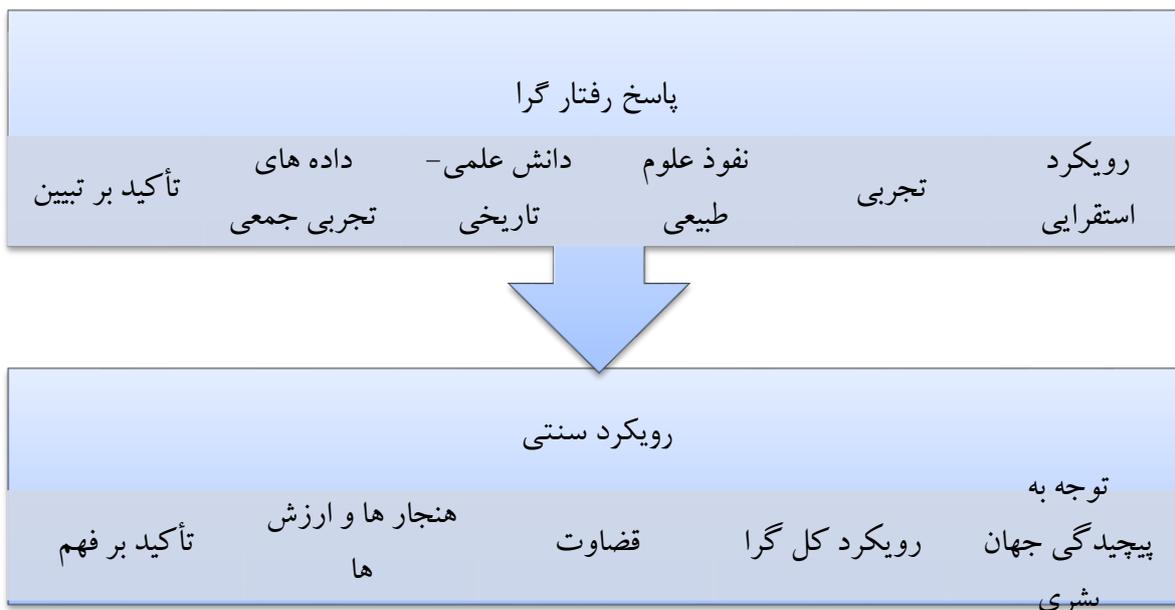
¹. Realpolitik

پیشرفت جایگاهی در روابط بین الملل ندارد. در این پیوند، مارتین وایت مدعی است که سیاست بین الملل عرصه تکرارها و بازگشتها می باشد؛ عرصه ای است که کنش سیاسی ضرورت می یابد (Wight, 1966: 26). بدین ترتیب، اگر چنین تبیینی به عنوان شناسه اصلی روابط بین الملل باشد، در تقابل با تئوری تحول طلبان قرار می گیرد. بدین ترتیب، چنین سیاست های طردی به عنوان نقطه اتصال رئالیست ها می باشد که با روش های مختلفی انجام می گیرد (ماهیت بشری، ساختار، فلسفه تاریخ، بدبینی دانش) (Waever, 1992: 33-49). بدین ترتیب، رئالیسم سیاست های اجرایی همسانی دارد. به دلیل عدم همسازی عینی با اعضا و نبود انسجام مواضع و موقعیت، رئالیسم به مثابه یک مکتب تلقی نمی شود اما به دلیل موضع اپوزیسیونی، دارای انسجام می باشند که ضمن نفی توسعه و نفوذ داخلی، ادعای رقیبی برای اخلاقی و معنایی بودن فقدان معنا و اخلاق مطرح می سازد (Waever, 1997: 10-11). با وجود آن که امروزه رئالیسم به عنوان برچسب منفی انگاشته می شود که معدودی از افراد درصدد پیوند با آن می باشند اما بسیاری آن را در بحث های خود به کار می برند.

نسل دوم؛ رفتار گرایی در برابر سنت گرایی

قوای استدلالی بین رئالیسم و ایده آلیسم با نسل دوم بحث های بزرگ در دهه ۱۹۶۰ تداوم یافت که در چارچوب سنت گرایان (مدافع روش شناسی انسانی) و رفتار شناسان ظهور یافت که بر اهمیت تلاش های روش شناختی در روابط بین الملل تأکید دارد. اساساً، نسل دوم بحث بزرگ به عنوان بحث علمی-اجتماعی، بر این مسئله تأکید دارد که آیا فهم و درک انسانی بایستی در اولویت قرار گیرد یا این که تبیین علمی طبیعی بایستی مورد توجه قرار بگیرد. سنت گرایان بر شیوه های آموزش، تجربه، و تفسیر ساختاری-متنی شناسه های انسانی تأکید دارند تا استدلال هایشان در خصوص روابط بین الملل را توجیه نمایند. این در حالی است که رقیب علمی اردوگاه سنت گرایان که بر همگرایی و اتحاد علوم تأکید دارند، بر این باورند که فهم جهان زیست بر اساس رویکرد علوم طبیعی و پوزیتیویستی ضرورت دارد. هدف معرفت شناختی رویکرد علمی، دستیابی به رهیافت های اثباتی و تئوری های معتبر روابط بین المللی بر اساس منطق توصیف سیستماتیک و تبیین علی می باشد. نسل دوم بحث های بزرگ با راهبری رفتار شناسان همساز گردیده است. در واقع، کاربرد مکانیسم های علوم طبیعی و پوزیتیویستی منجر به خیزش عصر توسعه گرا و حرفه ای گردیده است که تلاش گسترده ای برای تأسیس روابط بین الملل به عنوان یک زیرشاخه آکادمیک متمایز به عمل آورده است.

شکل شماره ۲؛ نسل دوم بحث بزرگ تئوریک



بحث بزرگ تئوریکي دوم در روابط بين الملل بين رفتارگرایان و سنت گرایان بر موضوعات روش شناختی تأکید داشتند. در طی جنگ سرد، روش شناسی با تئوری نئورئالیسم هم پیوند گردیده است که به عنوان پوزیتیویسم ملقب گردیده است. متعاقب جنگ سرد، موضوعات روش شناختی به هسته اصلی بحث بین روش شناسی پوزیتیویستی و پساپوزیتیویستی تبدیل شده است. رفتار گرایان بر اتحاد علوم تأکید دارند. پرسش اساسی رفتار گرایان سیاسی این است که چگونه باید به مطالعه علمی سیاست پرداخت؟ پاسخ آن ها بر رفتار بشری ابتننا دارد که با کنش های حکومت و سیاست درآمیخته است. متغیر های کلیدی این رویکرد آن است که اشخاص به عنوان واحد اصلی تحلیل می باشند و سیاست به عنوان یکی از ابعاد رفتار مردم تلقی می شود. رفتار سیاسی در سطوح مختلف تحلیل فردی، اجتماعی و فرهنگی آزمون می شود. تمرکز اصلی مطالعه رفتار سیاسی، نقش مردم در ساختار های اجتماعی می باشد. مطالعه علمی رفتار سیاسی نیازمند طرح های مطالعاتی مستحکم، روش های دقیق تحلیل و ابزار های معتبر تحلیلی می باشد. فرضیه اصلی رفتار گرایی این است که یک جهان روابط بین المللی واقعی و بیرونی وجود دارد که در پیوند با قواعد یا الگو های عینی می باشد که بر اساس الگو ها و تئوری های تجربی تبیین می شود. از دهه ۱۹۵۰، چنین جهت گیری آکادمیک به عنوان پوزیتیویسم شناخته شده است.

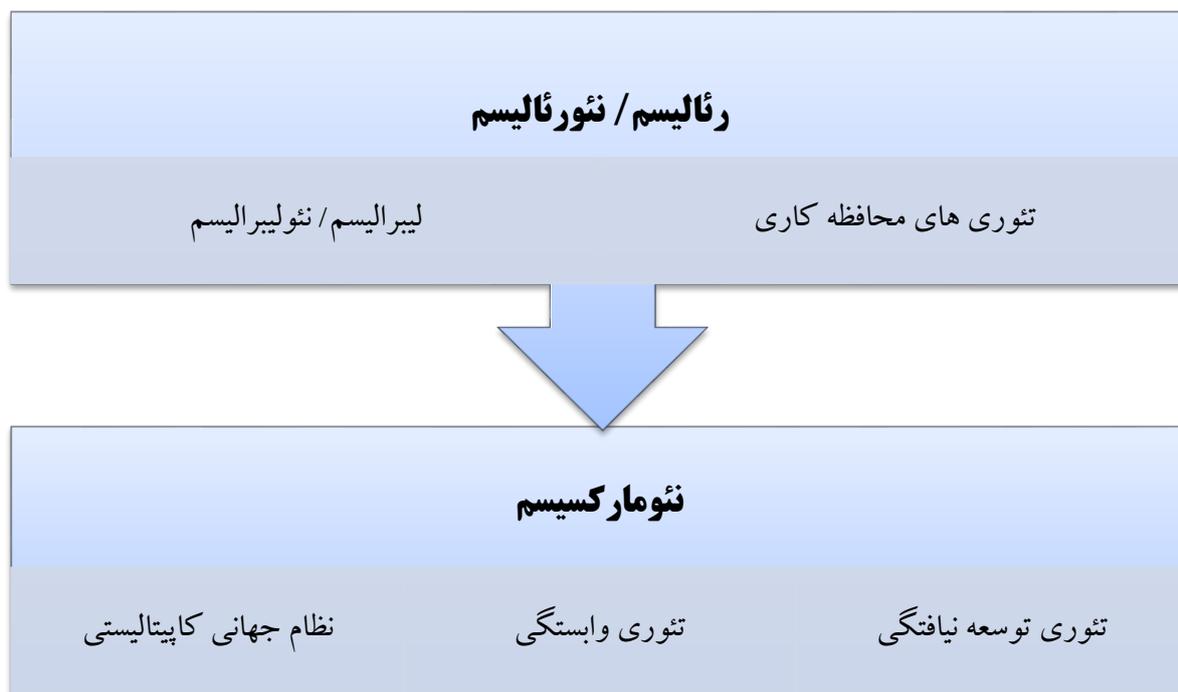
نخستین واکنش به انقلاب رفتاری در روابط بین الملل، رویکرد کلاسیک و سنتی بوده است که به عنوان مهم ترین مانع رفتارگرایی برای تولید یک رشته علمی تحلیل سیاسی تلقی می شده است. مهم ترین مدافع رهیافت کلاسیک، هدلی بول می باشد. برخلاف رفتارگرایی و پوزیتیویست ها و بسیاری از منتقدان پساپوزیتیویست، رویکرد کلاسیک روابط بین الملل دارای روش شناسی آشکاری نمی باشند. و فرضیات را آزمون نمی کند. و دارای تکنیک های آماری و ابزار های تحلیلی نمی باشد. بلکه ایستار و تا حدودی اخلاق تحقیقاتی دارد. رویکرد کلاسیک، نظام بین الملل را بسیار پیچیده، مملو از تناقضات و اغلب ابهام آمیز تلقی می کند. این رویکرد دارای رویه ای فلسفی و ایستاری تشکیکی نسبت به دانش می باشد. هم چنین، رویکرد کلاسیک را نبایستی با ایده آلیست های لیبرال بین دو جنگ جهانی مشتبه نمود. بر اساس رویکرد

کلاسیک، لیبرالیسم به عنوان یک رهیافت سیاسی و ایدئولوژیک تلقی می شود که دارای جزم گرایی می باشد. این رویکرد، تغییرات منطبق با ارزش های سیاسی اش را مورد پذیرش قرار می دهد. اما انتقادات گسترده ای بر رهیافت کلاسیک و سنتی وارد شده است. رهیافت سنتی به جای همسازی با تجربه گرایی، به تاریخی گری روی آورده است و جهت گیری توصیفی- انحصاری را بر تبیینی- تعمیمی اولویت بخشیده است.

نسل سوم؛ پساپوزیتیویسم در برابر پوزیتیویسم

نسل سوم بحث های بزرگ در اوایل دهه ۱۹۸۰ ظهور یافته است که برای دو گفتمان تئوریک متفاوت بین- پارادایمی میان رئالیست ها، کثرت گرایان و رهیافت های مارکسیستی در خصوص سیاست جهانی به کار گرفته می شود که از دهه ۱۹۷۰ بروز یافته است. از سوی دیگر، بحث بین «تبیین و فهم، پوزیتیویسم و پست- پوزیتیویسم یا بین راسیونالیسم (عقل گرایی) و بازتاب گرایی» از اواسط دهه ۱۹۸۰ به مثابه رهیافت بین- پارادایمی دیگر تلقی می شود. نسل سوم بحث های بزرگ نشان می دهد که چگونه تاریخ نگاری ارتدوکس به تحولات تئوریک در روابط بین الملل منجر می گردد. برخلاف گفتمان های پیشینی، بحث های جدید درصدد تولید تقاطعی بین تئوری ها و کلان روایت های بزرگ مانند نئورئالیسم، نهاد گرایی، لیبرالیسم و غیره می باشد.

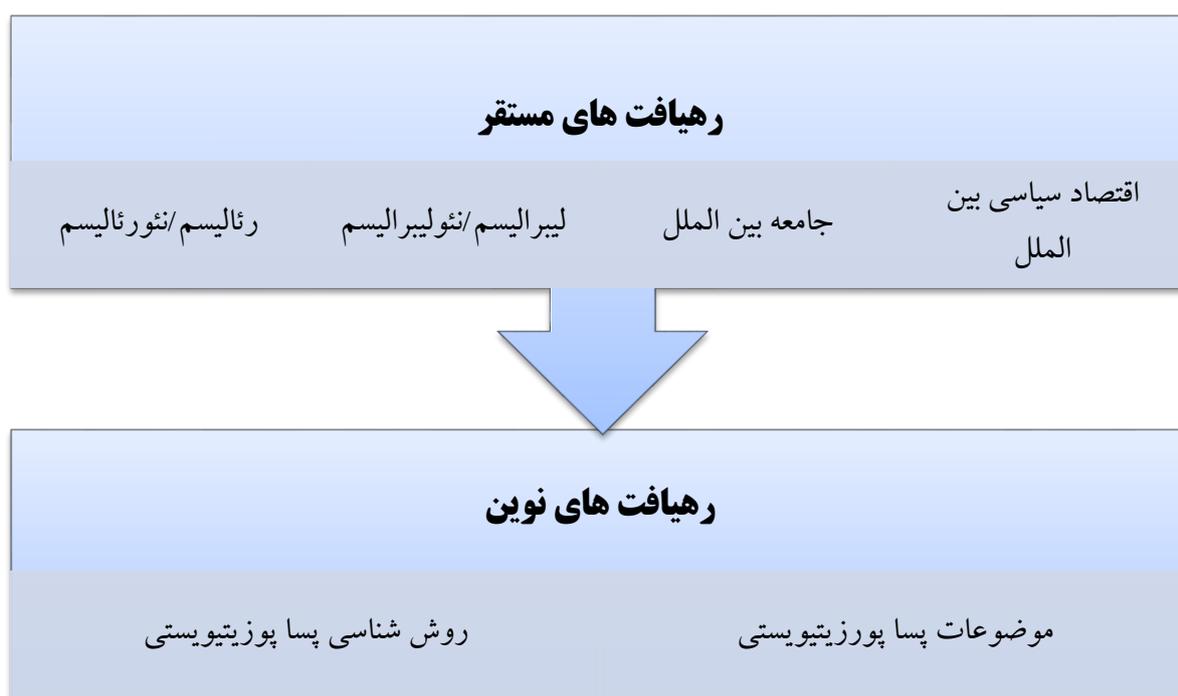
شکل شماره ۳؛ نسل سوم بحث بزرگ تئوریک



نسل چهارم؛ عقل گرایی در برابر بازتاب گرایی

بر اساس نظر آل ویور، متعاقب نیمه دوم دهه ۱۹۹۰، بحث تئوریک بر مجموعه ای از بحث ها بین انتخاب عقلانی و پسا ساختارگرایی متمرکز بوده است (Waever, 2013: 313). تئوری سازه انگاری اجتماعی با قطب ها و مراکز تئوریک مختلفی شناسایی می گردد. طبق چنین فهمی، رهیافت سازه انگاری با محور های مختلف «کناکش گرا- سازه انگار» طبقه بندی می شود در حالی که برخی دیگر بر تئوری پسا ساختارگرایی تأکید دارند که درصدد تبیین موضوعات و مسائل خاص (مهاجرت، نژادگرایی، پسااستعمارگرایی) می باشد (Waever, 2013: 312). بنابراین، فارغ از پایداری و مانایی رویکرد های خاص و ماهیت پارادایمی هژمونیک، پلورالیسم تئوریک به منطق مسلط روابط بین الملل بدل شد. چنین تفکر سیستماتیک و استراتژیکی به عنوان جلوه واقعی و عینی تئوری روابط بین الملل درآمده است.

شکل شماره ۴؛ نسل چهارم بحث بزرگ تئوریک



از منظر تحقیقاتی، روابط بین الملل حول سه پارادایم و مکتب مسلط رئالیسم، لیبرالیسم (پلورالیسم، وابستگی متقابل، جامعه جهانی) و مارکسیسم (رادیکالیسم، ساختارگرایی و جهان گرایی) بنا یافت. بر اساس نظر برخی محققان، چنین تقسیم بندی از تئوری های روابط بین الملل، الگوی بی زمان می باشد که حتی در دوران کلاسیک هم وجود داشته است. بحث های بین پارادایمی در اواسط تا اواخر دهه ۱۹۷۰ به صورت الگوی مثلثی درآمده است. فراملی گرایی و وابستگی متقابل به عنوان چالشی جدی برای رئالیسم مطرح شدند. کتاب «قدرت و وابستگی متقابل» رابرت کیوهن و جوزف نای منجر به کاهش اهمیت کتاب «سیاست میان ملل» مورگنتا گردید. هم چنین، تئوری وابستگی و مارکسیسم به عنوان رویکرد های بدیل درآمدند. طبق چنین تحولاتی، فراملی گرایی چالش هایی برای رئالیسم در اواسط دهه ۱۹۷۰ ایجاد کرد. حال آن که بسیاری از بازتاب های روابط بین الملل به عنوان یک بحث بی پایان بین رئالیست ها و تئوریسین های مکتب وابستگی متقابل تلقی شد. چنین مسئله ای در بریتانیا به مثابه یک «بحث بین پارادایمی» شناخته

شده است در حالی که محققان آمریکایی آن را به مثابه چالشی برای رئالیسم تلقی می نمودند (Waever, 1997: 12). در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل ۱۹۷۰، انتقادات گسترده ای بر رئالیسم مطرح شد. چنین انتقاداتی تنها از منظر روش شناختی نبوده است، بلکه تصویر سازی رئالیسم از جهان، ادعای دولت محوری، اشتغال به قدرت، غفلت از انواع دیگر تئوری های بومی، فراملی و فراتر از عرصه نظامی - سیاسی مورد انتقاد گسترده ای قرار گرفته است که مفاهیم بدیلی از نظام بین الملل عرضه کردند. چنین آلترناتیو هایی با عنوان همگرایی منطقه ای، فراملی گرایی، وابستگی متقابل، تصویر پیچیده تری از روابط بین الملل ارائه می دهد. با وجود چنین انتقاداتی، تصاویر توپ بیلارد (رئالیست)، تار عنکبوت (پلورالیست) و اکتاپوس (مارکسیست) هم چنان به عنوان منطق اصلی روابط بین الملل تلقی می شوند (Waever, 1997: 15).

اما نسل چهارم بحث های بزرگ روابط بین الملل دارای تفاوت هایی با نسل های پیشینی می باشد. اول، دارای بحث های مشابه نمی باشد. نسل چهارم بیشتر دارای بعد فلسفی است. دوم، الگوها، خطوط کشاکش و مشاجره تغییر یافت. سوم، نسل سوم و چهارم خودشان را بر اساس ایده های سنجش ناپذیر سازمان نمی دهند. مطالعه چنین بحث های تئوریک در روابط بین الملل نشان می دهد که هر یک بر اساس مفروضات و استدلال خود به تبیین تحولات سیاست بین الملل می پردازند و ضمن انتقاد از تئوری های دیگر، تبیین ها و تحلیل های خود را به عنوان منطق اصلی روابط بین الملل عنوان می کنند.

نتیجه گیری

بسیاری از نگارش ها در دوران بین دو جنگ مبتنی بر عقلانیت لیبرال بوده است. این رهیافت متأثر از گفتمان وودرو ویلسون و تلاش برای تأسیس جامعه ملل بوده است. با جنگ دوم جهانی و جنگ سرد، رئالیسم کلاسیک به عنوان منطق مسلط بین الملل درآمده است. از سوی دیگر، نئورئالیسم به تولید مفهومی از روابط بین الملل به مثابه شبکه ای از روابط مبادرت می نماید که به طور خاص توسط کنش گران دولتی بر ساخته می شود. تأکید بر فقدان اقتدار حاکم، هنجارها و قواعد الزام آوری را تحمیل می کند که قابلیت تولید بازدارندگی در مقابل منازعه دولت ها را دارا می باشد. بر مبنای تز خود - انتفاعی ماتریالیستی، جهت رفتاری دولت ها به طور بنیادی به سوی امنیت و قدرت است. فعالیت دولت ها تابع محدودیت های ساختاری نظام بین الملل می باشد که برآیندی از توزیع قدرت میان دولت ها است. با وجود تأکید نهاد گرایی و لیبرالیسم بر مفهوم آنارشی به مثابه شرط پایه ای نظام بین الملل، تمرکز اصلی بر امکان پذیری همکاری در زیست محیط آنارشیک و قواعد نهاد های بین الملل قرار دارد. بر اساس رویکرد لیبرالی، نه دولت ها، بلکه افراد و گروه های اجتماعی درون دولتی به عنوان بازیگران کلیدی در سپهر روابط بین الملل می باشند که بر فرایند تخصیص ارزش ها تأثیر گسترده ای دارد. تئوریسین های نظام جهانی، نظام کاپیتالیستی و نظام جهانی را به عنوان رکن اصلی تحلیل و نقطه آغاز بازتاب های تئوریک برمی گزینند. اما تحولات گوناگون در دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ به طور موقت منجر به جابجایی پارادایمی و فرسایش هژمونی تئوری رئالیستی گردیده است. رشد روابط فراملی، توسعه بازار مشترک اروپایی، کاهش اهمیت سیاست دتانت،

تهاجم شوروی به افغانستان و انتخاب رونالد ریگان^۱ در ایالات متحده منجر به توجه دوباره به سیاست های امنیتی در دهه ۱۹۸۰ گردید. هم چنین، تهدیدات ناشی از تشدید جنگ و کشتار جمعی در جهان منجر به تلاش گسترده برای کاهش فعالیت های هسته ای شده است. ایستایی، انفعال و ناتوانی رویکرد های رئالیستی و لیبرالیستی در پیش بینی و تبیین تغییرات مهم در روابط بین الملل با انتقادات گسترده ای مواجه شد. در این پیوند، سازه انگاران به این باور دست یافتند که ایده ها منجر به تکوین واقعیت و گفتمان سیاست بین الملل می گردد. بر اساس رهیافت سازه انگارانه، این پرسش که چگونه هویت ها، هنجار ها، فرهنگ، منافع ملی و حکومت تکوین و تغییر می یابند، به عنوان دغدغه اصلی سیاست بین الملل می باشد. در واقع، سازه انگاران اجتماعی تأکید گسترده ای بر متغیر های اجتماعی مانند هنجار ها، ایده ها، هویت ها، و فرآیند های آموزش گفتمانی به مثابه متغیر های تبیینی سیاست بین الملل دارند. دیگر رهیافت های روابط بین الملل مانند رویکرد پسامدرن بر تحلیل متون و نمایندگی تحولات به جای دگردیسی ها و تحولات محض تأکید دارند و ایستار تشکیک گرایانه ای نسبت به امکان پذیری واقعیت عینی اتخاذ می نماید.

- فصل مقدماتی کتاب اینجانب تحت عنوان **نظریه های پارادایمیک روابط بین الملل**، زیر چاپ می باشد. منابع این متن در فهرست منابع این کتاب قابل رویت است، کتاب پس از چاپ در خدمت شما قرار خواهد گرفت.

جعفری

¹ Ronald Reagan